



توضیحی پیرامون تمایز کلام جدید و فلسفه دین

دکتر احد فرامرز قراملکی

اشاره: مقاله حاضر ضمن ارائه رأی قداما در باب تعریف کلام و بیان سه تصویر از کلام جدید به مقایسه کلام جدید با دو تصویر از فلسفه دین می‌پردازد، و درخصوص تمایز تصویر دوم فلسفه دین با کلام جدید، به پنج تفاوت اشاره می‌کند. در ادامه، نسبت‌های دیگر- غیر از تمایزات- فلسفه دین و کلام جدید بیان می‌شود.

۱. طرح مسئله

نسبت میان کلام جدید و فلسفه دین از جهات گوناگونی ابهام‌آمیز است. از سویی هویت کلام جدید در مقام تعریف، خالی از ابهام نیست و هندسه معرفتی این دانش نوپا در مقام تحقق، بروشنی ترسیم نشده است و از سوی دیگر تصویرهای گوناگون از فلسفه دین بر ابهام مسئله افزوده است. ابهام‌آمیز بودن نسبت میان این دو معرفت تا حدودی به نوپایی هر دو بازمی‌گردد. آثار اندکی که در زبان فارسی تحت عناوین کلام جدید و فلسفه دین تألیف و یا ترجمه شده است، نشانگر همین ابهامی است که از نوپایی این دو سرچشمه می‌گیرد. ابهامی که نه تنها طالب علم، بلکه پژوهشگران و مؤلفان نیز با آن درگیرند. مبحثی از نظر محقق شایسته عنوان فلسفه دین است و همان مبحث از نظر پژوهشگران دیگر ارتباطی با این عنوان ندارد. در مجموعه مقالاتی که تحت عنوان کلام جدید منتشر شده است، تقریباً به تعداد مقالات، تصویرهای مختلف و متخالفی از چیستی کلام جدید و هندسه معرفتی آن ارائه شده است.^۱

نسبت میان کلام جدید و فلسفه دین ارائه شده است: «... لذا کلام جدید گاهی فلسفه دین نامیده می‌شود. فلسفه دین امروز مفهوم اعمی دارد که هم کلام قدیم را دربرمی‌گیرد و هم کلام جدید را...»^۲

«آنچه را ما کلام جدید می‌نامیم، متکلمان غربی فلسفه دین می‌گویند».^۳

ممکن است ابهام مضاعف در مسئله تمایز فلسفه دین و کلام جدید موجب شود تا طرح مسئله، امری بی‌فایده و غیرضروری تلقی شود. غالباً گفته می‌شود که شایسته است به جای بحث از چیستی این دو دانش و تمایز آنها، به طرح و بحث از مسائل جدید کلامی و مباحث فلسفه دین پردازیم تا شأن آنها را در مقام عمل (At Work) بشناسیم.

این سخن از جهات گوناگونی قابل تأمل است: نخست آنکه وضعیت طالب علمی که بدون شناختن شأن معرفتی کلام جدید یا فلسفه دین به کلام پژوهی و دین‌شناسی می‌پردازد، مانند وضعیت طالب شناسی است که بدون شناخت عرض، طول، عمق و سایر ویژگیهای ساحلی هوس‌آور برای شناگران خود را به دریا



می زند تا در عمل چه حاصل آید!

ثانیاً: پرداختن به يك علم، بدون شناخت اجمالی هندسه معرفتی آن، موجب آفات روش شناختی گوناگون می شود و حاصلی جز التقاط نخواهد داشت؛ و چون متعلق کلام جدید و فلسفه دین اندیشه ها و باورهای دینی است، التقاط یادشده موجب بدعت، کج اندیشی، انحراف و... می شود.

ثالثاً: ابهام فراوان در بحث از تمایز این دو معرفت، نباید موجب آن شود که به جای حلّ معضل، عاقبت طلبانه حذف آن را پیشنهاد کنیم.

پاسخ به سؤال «تمایز کلام جدید و فلسفه دین چیست؟» منوط به توافق درخصوص تفسیری خاص از کلام جدید و فلسفه دین است. نخست باید متذکر این نکته شوم که این سؤال برای متألهان مسیحی به صورت نسبت میان الهیات نوین و فلسفه دین مطرح است و پاسخهای گوناگونی نیز یافته است. ما آن را به صورت رابطه میان کلام جدید و فلسفه دین طرح می کنیم. بنابراین، باید روشن شود که براساس چه انگاره ای از «کلام جدید» و چه تصویری از «فلسفه دین» به طرح

مسئله و جستار از پاسخ آن می پردازیم.

۲. کلام جدید

در پیرامون «کلام جدید» مناقشات فراوانی وجود دارد. برخی آن را علمی هویتاً متفاوت با کلام سنتی می دانند که هیچگونه سنخیتی در موضوع، هدف و هندسه معرفتی با کلام متداول در فرهنگ اسلامی ندارد. و برخی آن را چیزی جز مسائل جدید کلامی نمی بینند^۱ و بر مبنای عده ای کلام جدید می تواند حداقل در سه محور مسائل، مبانی و روش با کلام سنتی متفاوت باشد و لکن با حفظ هویت کلامی در این گفتار کلام جدید را بر مبنای دیدگاه اخیر لحاظ خواهیم کرد. دیدگاهی که بر مبنای آن می توان کلام جدید را به معنای نظام نوین کلامی توصیف کرد^۲ (رای مختار در اثری به همین نام، زیر چاپ، و نیز در گفتاری تحت عنوان تحلیل مفهوم تجدّد در کلام جدید، کلام جدید در گذر اندیشه ها، ص ۱۱۶-۹۵) براساس این دیدگاه از کلام جدید از سویی هویت کلام بودن آن حفظ می شود و ازسوی دیگر تحوّل در نظام کلامی در اضلاع مختلف هندسه معرفتی

آن لحاظ می‌گردد. بنابراین، باید در جستجوی هویت معرفتی کلام بود.

بنا به گزارش لاهیجی^۶ (متوفاً ۱۰۷۲ هـ. ق)، نزد پیشینیان، دو تصویر عمده از هویت معرفتی علم کلام وجود دارد:

۱. کلام به منزله علم دفاع از باورهای دینی اسلام.
۲. کلام به منزله علم معرفت‌زا یا تحصیل معرفت نسبت به جهان هستی بر مبنای قرآن.

امروزه برخی از معاصران تعریف دیگری نیز پیشنهاد کرده‌اند که بر مبنای آن کلام علمی است که به تبیین و عرضه کردن ایمانی می‌پردازد که از بعثت پیامبر گرامی اسلام (ص) به منصفه ظهور رسیده است.

قدر جامع تصویرهای مختلف علم کلام، هویت واسطه‌ای آن است. علم کلام واسطه‌ای است میان وحی منزل (قرآن و سنت) و مخاطبان آن؛ و این هویت واسطه‌ای علم کلام به منزله جنس آن است. ما تحقیق تمایز میان کلام جدید و فلسفه دین را بر این مفهوم جنسی و جامع مشترک میان تعاریف گوناگون علم کلام مبتنی خواهیم کرد. (تعاریف بیست‌گانه عمده علم کلام و نقد و تحلیل و طبقه‌بندی آنها را در نظام نوین کلامی بتفصیل آورده‌ام که در دست انتشار است).

متکلم دانشمندی است لزوماً دیندار که به انگیزه دینی و برای شناساندن، آموزش و تبلیغ اندیشه دینی دانش خود را نظام داده است. وی درصدد است مفاهیم، اندیشه‌ها و حتی زندگی دینی را معنا کند و آنها را به صورت سامان یافته برای ذهن و زبان مخاطبان قابل فهم و قبول سازد. توضیح، اثبات و عرضه اندیشه دینی وظایف اساسی متکلم است.

در کلام جدید، به دلیل تحول اساسی ذهن و زبان مخاطبان وحی در چند سده اخیر، نقش متکلم مفهوم و شکل تازه‌ای یافته است. متکلم به آموزش، شناسایی، تبلیغ و عرضه مبرهن اندیشه‌های دینی، روی آورده و شیوه، روش، مبانی و زبان جدیدی را اخذ کرده است. بنابر این، کلام جدید همان کلام است که به دلیل انطباق با ذهن و زبان جدید، نظام نوینی یافته است.

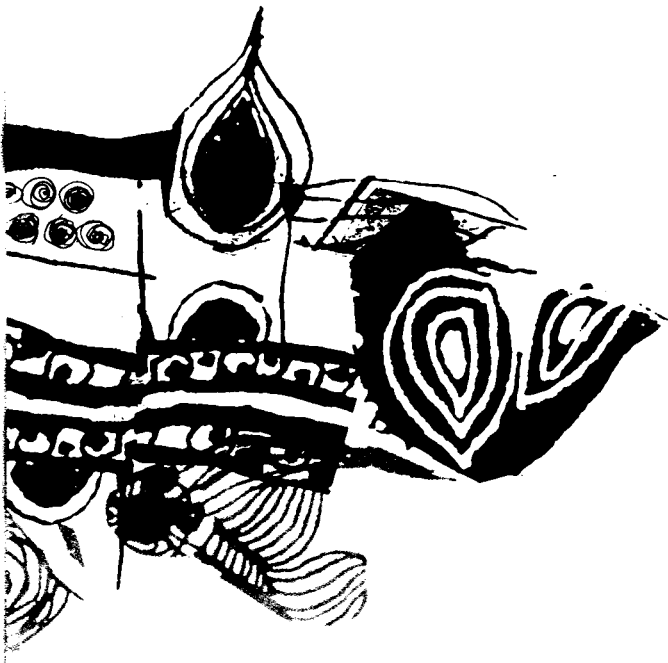
۳. فلسفه دین

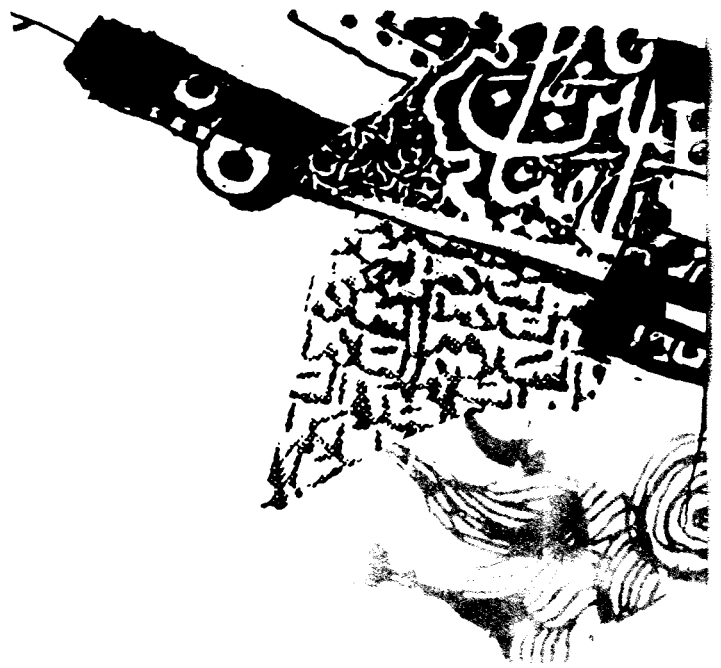
تعاریف گوناگون از مفهوم فلسفه دین را می‌توان به

دو تصویر عمده ارجاع داد:

۱. فلسفه دین «تبیین مفاهیم مختلف فلسفی است که ادیان و اعتقادات دینی مختلف می‌توانند داشته باشند.» (Hubbeling 1987). بر این مبنای فلسفه دین، به معنای دفاع فلسفی از اعتقادات دینی است و به عنوان ادامه دهنده نقش و کارکرد الهیات طبیعی شناخته می‌گردد (Hick, 1963) اما بر مبنای تصور غالب و رایج نزد فیلسوفان دین، تفکر فلسفی در باب دین تلقی می‌شود، نظیر آنچه در فلسفه علم، فلسفه هنر و غیره ذکر می‌شود (Ibid). فلسفه دین در این اصطلاح خاص به معنای تحقیق عقلانی از ادیان مختلف و پدیدارهای دینی است (Hubbeling, 1987).

هوبلینگ در اصول فلسفه دین تمایز این دو تصویر از فلسفه دین را به دو نگرش مختلف نسبت به مضاف الیه این ترکیب ارجاع می‌دهد: «ممکن است مضاف الیه «دین» به عنوان معادل اضافه ذهنی و یا معادل اضافه عینی مورد لحاظ قرار گیرد.»^۷ (Ibid). تمایز یاد شده را می‌توان از طریق دو نگرش متفاوت نسبت به مضاف توجیه کرد: ممکن است «فلسفه» در این تعبیر به منزله جستار متافیزیکی و انتولوژیکی تلقی شود، آن گونه که در سنت فلسفی رایج است؛ و ممکن است به منزله جستار معرفت‌شناسانه لحاظ گردد، آن گونه که در تفکر جدید رواج دارد. نمونه‌ای از این دو تلقی را به ترتیب در فلسفه





همان فلسفه دین و یا بخشی از فلسفه دین است.

فلسفه دین به معنای نخست، آن گونه که هیک اشاره می کند، در تداوم الهیات فلسفی است. الهیات فلسفی (Philosophical theology) نزد حکیمان مسیحی با آنچه الهیات جزمی (dogmatic theology) نام دارد، متفاوت است. الهیات فلسفی با استمداد از ابزارهای صرف عقلی و بدون استناد به وحی به تبیین مفاهیم اساسی دین (مانند خدا، اوصاف خدا، افعال خدا و...) می پردازد.

فلسفه دین به این معنا را می توان در تداوم آنچه نزد حکمای مسلمان الهیات به معنای اخص خوانده اند، دانست. بخش الهیات به معنای اخص در آثار فلسفی حکمای مسلمان و نیز آثاری که تحت عنوان مبدأ و معاد توسط فیلسوفان نوشته شده است، تفاوت عمده و آشکاری با علم کلام نزد متکلمان دارد. این تفاوت حتی در فلسفی ترین آثار کلامی مانند تجرید الاعتقاد و قواعد العقائد خواجه نصیرالدین طوسی (متوفای ۶۷۲) نمایان است. این تمایز را می توان در کشمکش پرماجرا و تاریخی میان فهم فلسفی متون دینی و ابتدای تعالیم دینی بر حقایق فلسفی و فهم دینی از تعالیم فلسفی و ابتدای آنها بر حقایق وحیانی روشتر بیان کرد. کشمکشی که از سلفیان تا اصحاب تفکیک به زبانهای مختلف و با مبانی گوناگون طرح شده است و تمایز اندیشه های کلامی را با تفسیرهای فلسفی متعلق به اندیشه دینی نشان داده است.

درخصوص تمایز فلسفه دین به معنای دوم - اصطلاح رایج در دو دهه اخیر - با کلام جدید، وجوه مختلفی قابل بحث است:

۱-۴) فلسفه دین به عنوان دین شناسی فلسفی از روی آوردهای دین پژوهی (Study of Religion) است و مانند سایر روی آوردهای دین شناختی (دین شناسی تطبیقی، تاریخی، جامعه شناختی، روان شناختی) به مطالعه دین از موضعی مستقل و بیرون از دین می پردازد. «در واقع، اساساً ضروری نیست که از دیدگاه دینی به آن نگاه کنیم، کسانی که به خدا اعتقاد ندارند، لاادریون و افراد متدین به طور یکسان می توانند پیرامون دین به تفکر فلسفی بپردازند؛ و در واقع همین کار را هم می کنند» (Hick, 1963) در حالی که متکلم اساساً شأن دینی دارد. او از بیرون دین و تنها به عنوان تحصیل معرفت به

دین گیسلر (۱۹۷۷) و فلسفه دین ویراستاری باسیل میشل (۱۹۸۶) می توان یافت. میشل در مقدمه خود بر این اثر گوید:

«از این دیدگاه، فلسفه دین نسبت به دین همان جایگاهی را دارد که فلسفه تاریخ نسبت به تاریخ یا فلسفه علم نسبت به علم دارد. در همه این موارد، فیلسوف در مقام نقد و بررسی ادله و روشن کردن مفاهیمی است که در حوزه مطالعاتی وی به کار می رود. فیلسوف - از آن جهت که فیلسوف است - در این مقام يك متأله [متکلم] يك مورخ و یا يك دانشمند علم تجربی نیست...»^۸ (B. Mitchell, 1966)

امروزه این معنای دوم از فلسفه دین معروف است و متبادر از اطلاق لفظ می باشد. این معنا از فلسفه دین، شاخه ای از فلسفه علم است که غالباً نزد فیلسوفان تحلیلی رواج یافته است.

۴. تمایز فلسفه دین و کلام جدید

تمایز فلسفه دین - به معنای نخست - از کلام و الهیات به طور کلی - اعم از قدیم و جدید - تا حدودی روشن است. آنچه محضوف به ابهام است، تمایز فلسفه دین به معنای دوم است. از آنجا که مسائل فلسفه دین و الهیات نوین در اکثر موارد یکسان هستند، چنین تلقی شده است که این دو، تمایز ماهوی ندارند و کلام جدید

کلام پژوهی روی نمی آورد، بلکه کلام بنا به تعریف، مسبق به حصول معرفت وحیانی است و از این رو متکلم از درون دین و به قصد عرضه اندیشه دینی به تحقیق می پردازد. مطالعه از درون، غیر از آن است که برخی تحت عنوان مباحث درون دینی و برون دینی در فلسفه دین ذکر می کنند؛ بلکه به این معناست که کلام برخلاف فلسفه دین دانش ثانوی و مع الواسطه نیست و متکلم از موضوع تحقیق خود استقلال ندارد. متکلم از باورها و اندیشه های دینی که خود به آنها ملتزم است، سخن می گوید. وی از نظرگاه فرد متدین که به دیدگاه دین تعلق دارد، بحث می کند.

۲-۴) «فلسفه دین وسیله ای برای آموزش نیست.»^{۱۱} این سخن مجمل جان هیک نشانگر یکی از مهمترین وجوه اختلاف میان فلسفه دین و کلام جدید است. فلسفه دین از آنجا که شعبه ای از فلسفه است و شاخه ای از الهیات به معنای علم تدوین و تنسيق منظم عقاید دینی نیست (به تعبیر هیک) مانند هر دانش اصالی وسیله ای برای تحصیل معرفت است و واجد تمام خصیصه های معرفت فلسفی است. در حالی که کلام جدید وسیله ای برای عرضه و ارائه ایمان دینی و ابزاری برای دفاع از اندیشه های دینی است که متکلم به قصد تبلیغ دین در عصر حاضر آن را به کار می برد. وی نظام کلامی خود را متناسب با دنیای جدید، سامان می دهد و شأن معرفتی آن را حفظ می کند.

فیلسوف دین و متکلم هر دو توجه خویش را به سوی مفاهیم و باورهای واحدی معطوف می کنند، اما روی آورد این دو اساساً متمایز است. فیلسوف دین - اگر روی آورد بی طرفانه ای بتوان داشت - نه به قصد دفاع و اثبات به اندیشه دینی روی نمی آورد، در حالی که متکلم با چنین قصدی به تبیین اندیشه و ایمان دینی می پردازد.

۳-۴) به دلیل آنچه در وجه تمایز دوم بیان شد، در فلسفه دین با گرایشها و مشربهایی مواجه هستیم که در دانش کلامی اساساً قابل ظهور نیستند. مانند آنچه پل زیکور آن را قطب تحلیلی در فلسفه دین می نامد؛ یعنی فلسفه هایی که در آنها گزاره های دینی معنا ندارد و یا ضوابط منطقی یا معرفت شناختیهای را که برای همه بیانات علمی معتبرند، واجد نیستند.^{۱۱}

۴-۴) در علم کلام ملاک ضوابط وحی است.

براساس این ملاک، اندیشه های بشری به سه گروه عمده تقسیم می شوند: اندیشه های سازگار با تعالیم وحی، آرای ناسازگار و معارض و اندیشه هایی که نه موافق تعالیم وحی اند و نه مخالف آنها.

در علم کلام آرای ناسازگار و معارض شبهه نامیده می شود. دفع شبهات از وظایف عمده متکلم است. سر این تسمیه در وظیفه متکلم نهفته است. متکلم نباید در مواجهه با آرای مخالف به وسیله تهی ساختن وحی و یا تعبیر ناروا از وحی به انطباق وحی با رأی مخالف پردازد. فیلسوف دین، چنین التزامی ندارد. وی می تواند براساس اندیشه های رایج فلسفه اندیشه دینی را بازسازی کند و فهم جدیدی ارائه دهد. این عمل از نظر متکلم ممکن است امانت دین و یا النقاط تلقی گردد.

۵-۴) کلام هویتاً نقش واسطه ای میان وحی و مخاطبان آن را دارد؛ و این هویت واسطه ای، ساختار معرفتی آن را تعیین می بخشد؛ هدف، مسائل، مبانی و روشها را شکل خاص می دهد و آن را جزء علوم دینی قرار می دهد. درحالی که فلسفه دین اگرچه متعلق به دین است، ولی فاقد چنین هویتی است. شأن متکلم از این حیث با شأن فقیه قابل تنظیر است. هویت واسطه ای بین وحی و مخاطبین وحی جنس قریب دانشهای کلام و فقه است و ممیز آن از دین شناسی های بیرون دینی و غیردینی است. شأن متکلم براین مبنا، شأن مبلغ دین است به روشهای علمی.^{۱۲}

و شأن فیلسوف دین با شأن روانشناس دین قابل قیاس است.

روانشناس دین، شأن روانشناس را داراست و در این جهت با روانشناس مدیریت و رفتار سازمانی به عنوان مثال، تفاوتی ندارد. اینکه متعلق روانشناسی دین، باورها و رفتارهای دینی است، موجب نمی شود که روانشناسی دین را جزء علوم دینی بدانیم و روانشناسان دین را واسطه میان وحی و بشر تلقی کنیم.

۶-۴) تمایز فلسفه دین و علم کلام را با تنظیری از تمایز فلسفه زبان و زبان شناسی می توان توضیح داد. اگرچه بین نگرش فلسفی و زبانی نسبت به معنا شباهت فراوان و قابل چشمگیر وجود دارد ولیکن تمایز این دو قابل اغماض نیست. پالمر در نگاهی تازه به معنی شناسی بر وجوه تمایز این دو فن اشاره کرده است.^{۱۴}

۵. نسبت میان کلام جدید و فلسفه دین

بررسی تطبیقی کلام جدید و فلسفه دین تمایز و دوگانگی این دو معرفت بشری متعلق به دین را هم در مقام تعریف و هم در مقام تحقق نشان می دهد. تحویل کلام جدید به فلسفه دین یکی از آفات عمده روش شناختی در تفکر کلامی معاصر است و دلیلی جز غفلت از هویت واسطه ای کلام نسبت به وحی و مخاطبان آن و انکار جنبه تبلیغی، اثبات، عرضه و دفاع از وحی در دانش کلام ندارد. تأکید بر تمایز و دوگانگی کلام جدید و فلسفه دین به دلیل دفاع از هویت کلامی - دینی «کلام جدید» است و به معنای انکار همبستگی این دو معرفت نیست. فلسفه دین و کلام جدید از جهات گوناگونی همبستگی دارند:

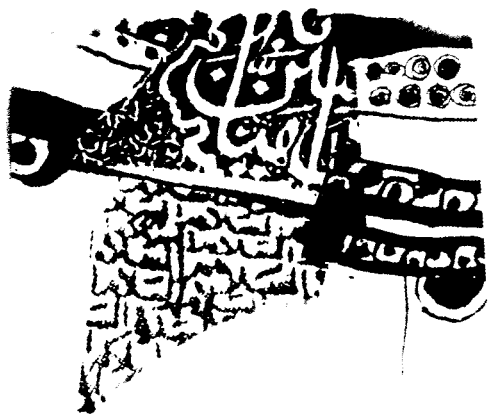
۱-۵) فلسفه دین و کلام جدید دارای مسائل مشترکند. مروری بر فهرست مسائلی که در آثار فیلسوفان دین و متألهان جدید طرح می شود، نشان می دهد که این دو معرفت در غالب مسائل مشترک هستند. اشتراك در مسائل به معنای انطباق و عینیت دو علم نیست. اگرچه کلام جدید و فلسفه دین در مسائل و مطالب غالباً مشترکند ولی در مبانی، روش، روی آورد و نتایج متفاوت و متغایر هستند.

بازسازی اندیشه دینی، به عنوان مثال، مسئله ای است که در تعلق خاطر فیلسوف دین و متأله جدید قرار دارد، اما فیلسوف دین آن را تنها از حیث تحوّل پذیری معارف بشری تبیین می کند، در حالی که متکلم مسئله بازسازی اندیشه دینی را نه با مفهوم تحوّل معرفت بشری بلکه با مفهوم احیا و یا امانت اندیشه دینی طرح می کند که جهت نخستین مبنای کلام جدید است و جهت دوم شبهه ای است که متکلم در مقام دفاع آن است.

۲-۵) فلسفه دین ناظر به کلام و الهیات است همان گونه که فلسفه علم ناظر به علم است. فلسفه دین مفاهیم و نظامهای اعتقادی دینی و نیز پدیدارهای اصلی تجربه دینی و مراسم عبادی و اندیشه ای را که در این نظامهای عقیدتی بر آن مبتنی هستند، مورد مطالعه قرار می دهد (هیک) بر این مبنا کلام و الهیات، بخشی از موضوع فلسفه دین است. این سخن به معنای تحویل کلام به فلسفه دین نیست و با تمایز و دوگانگی این دو معرفت منافاتی ندارد. همان گونه که علم تاریخ علی رغم

دوگانگی معرفتی با فلسفه تاریخ، موضوع آن است.

۳-۵) کلام جدید به دو معنا و امدار فلسفه دین است. در کلام جدید بیشتر تحقیقات فیلسوفان دین، یا به منزله شبهات و مسائل اخذ می شوند و یا به منزله میانی تلقی می گردند. بنابر این کلام جدید، بخشی از رشد خود را مرهون فلسفه دین است و به همین جهت بسیاری از مکاتب و مشربهای عمده در الهیات نوین مسیحی، متأثر از فیلسوفان دین هستند.



بی نوشتها:

۱. اوجیبی، علی، کلام جدید در گذر اندیشه ها، تهران: مؤسسه فرهنگی اندیشه معاصر، ۱۳۷۵.
۲. سرورش، عبدالکریم، قبض و بسط تئوریک شریعت، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۳.
۳. اسفندیاری، محمد، نقد و نظر: کتابشناسی توصیفی کلام جدید، ش ۲، صص ۲۴۸-۲۱۱ بهار ۱۳۷۴.
۴. سبحانی، جعفر، درآمدی بر مسائل جدید کلامی، قم: مؤسسه نشر امام صادق، ۱۳۷۵.
۵. اوجیبی، علی، کلام جدید در گذر اندیشه ها، تهران: مؤسسه فرهنگی اندیشه معاصر، صص ۳۴-۱۷، ۱۳۷۵.
۶. لاهیجی، گزیده گوهر مراد، تصحیح صمد موحد، تهران: ۱۳۶۴.
۷. هوبلینگ، اچ، جی، اصول فلسفه دین (مقدمه)، ترجمه محمدرضا آیت الهی، ۱۳۷۵.
۸. گیبلسر، نورمن، ان، فلسفه دین ترجمه حمیدرضا آیت الهی، تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۷۵.
۹. سرورش، عبدالکریم، درسهای در فلسفه علم الاجتماع، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط، صص ۴۲۸-۴۰۶، ۱۳۷۴.
۱۰. هیک، جان، فلسفه دین، ترجمه بهرام راد، تهران، ۱۳۷۲.
۱۱. ریکور، یل، نقد و نظر: گرایشهای عمده در فلسفه دین، ترجمه مصطفی ملکیان، ش ۲، صص ۱۶۰-۱۳۷، بهار ۱۳۷۴.
۱۲. فازایی، ابونصر، احصاء العلوم، ترجمه حسین خدیوچم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران: ۱۳۶۴.
۱۳. پانمر فرانک، ر، نگاهی به معنی شناسی، ترجمه کوروش صبغدی، نشر مرکز، تهران: ۱۳۷۴.
14. Michell Basil, The Philosophy of Religion, Oxford Readings in Philosophy, 1986.
15. Ford Panid F, Modern Theologians, 1989, 2 Vol.